



۲۰۱۸/۱۰/۰۳



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت بیست و چهارم)

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۱۱/۰۹/۳۰، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متبای متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

هر قدر هم تکرار نوشته شود، مجاز شمردن خواهد شد که، در جمله «فکتور» ها و یا عوامل اصلی داخلی که در اثر آن، از رشد جامعه ما، پس از انقلاب فرانسه جلوگیری بعمل آمده است، و تأثیرات منفی و تباہ کن از آن بجا مانده است، همانا میراث تیمور شاه است که به پسران او، گذاشت. در جمله «فکتور» های خارجی هم که خیلی سنگین محسوس است، همانا نتایج شوم استعمار برتانیه در منطقه شناخته شده است، در عین زمان، می توان اثرات «بازی بزرگ» "روس" و "انگلیس" را در قرن نوزده نیز، بر روند اجتماعی و سیاسی در کشور افغان ها، ضرر آور، یاد کرد. بدین معنی که فروپاشی "امپراتوری درانی" را که تحت قیادت "احمد شاه ابدالی"، ملقب به "احمد شاه بابا" بنیاد یافته بود، در تحت تأثیر همین عوامل از هم پاشیده شد و در قدم اول در تحت اثر همان عوامل بوده است، که از رشد لازم و ممکن جامعه ما جلوگیری بعمل آمده است. این وضعیت، در قرون بعدی، نیز، در نحوه حکومتداری ها، بمثابه عادت و جز طرز العمل های فرمانروایان به عنعنه مبدل گردیده است. بسلسله بحرانها آغاز یافته در آن دوره هاست که بعداً بحرانها در عمق و وسعت آن، ادامه می یابد و بطور نمونه خط تحمیلی «دیورند» را نیز بمثابه زخم دردناک از خود بجا گذاشته است.

نویسنده انگلیسی زمان استعمار برتانیه، در جایی در باره وضعیت قدرت در قلمرو «امپراتوری درانی» پس از مرگ تیمور شاه چنین بیان می دارد: «... مستقیماً پس از مرگ تیمور شاه، پسران متعدد او چه مشترک و چه منفرد، ولایات مختلف را تحت اداره خود ها در آوردند. طوری که کشمیر، پشاور، دیره جات، قندهار و هرات - هر یک و همه توسط شهزاده های مستقل اشغال و هر کدام آن، خود را وارث تاج و تخت پدر می دانسته اند. همبستگی در فامیل سلطنتی نهایت ضعیف بوده است. کینه توزی ها، حسادت ها و رقابت های خیلی عمیق در کار بوده است. مؤرخ، یکی از عوامل را در موضوع تعدد زوجات می بیند. نا امید در امر دریافت راه حل صلح آمیز بزودی پرملا گردید. در زمان مقابله بر سر قدرت و کسب برتری، سه پسر وی از شهرت برخوردار شدند، طوری که هر

کدام خود را «کاندید» مقام پادشاهی می دانسته اند، خونریزی و انارشی را باعث شدند. شاه زمان پسر بزرگ او که در آغاز برای مدت نسبتاً کوتاه بر اریکه قدرت دست یافته بود، شجاع الملک برادر مادری و پدری و یا برادر اصلی اش که قندهار را در اختیار داشت و هدف تسخیر کابل را در پیش گرفته بود. سومی شاه محمود، از مادر دیگر که خود را آمر مستقل هرات ساخت و در عین زمان، آن هم خود را مستحق میراث اعلان داشته بود..» (صفحه ۲۸/۲۹، کتاب «افغانستان و افغانها»، بزبان انگلیسی، چاپ اول ۱۸۷۹م، «بحران جاری با امیر شیر علی خان»، چاپ دوم ۱۹۸۲م، ویسنده: H.W, Bellew, C.S.I.)

به همین ترتیب در قطار آخرین آنها، «شاه شجاع» که محکوم به سقوط شده است، دیگر در تمام کشور قدرت در دست، «بارکزانی ها» قرار گرفت. پروز قدرت "بارکزانی ها" را همین مؤرخ، سال ۱۸۱۸م تذکر داده است. طوری که در فوق ذکر شد، مؤرخ بار دیگر تذکر می دهد که ساحه امپراتوری ای که توسط مؤسس آن، «استقلال ملت»، قریب نیم قرن پیش حاصل گردیده بود، با سرعت، محدود می گردید. در بین زمان، بنابر اظهار نویسنده کتاب، «حاکمیت بارکزانی» فقط در یک حلقه تنگ دور کابل و قندهار منحصر بوده است. در همین محدودیت، دوست محمد خان لقب "امیر" را بخود گرفته است که مؤرخ از آن بمعنی "قوماندان نظامی" می فهمد. "همین شهرت وی" باعث می گردد که جانب برتانوی های استعماری، "برنس" را بیک مأموریت "تجارتی" و تحقیقاتی- مشاهداتی، در سال ۱۸۳۵م نزد امیر کابل اعزام می دارند.

بیاد داشته باشیم قرون ۱۸ و ۱۹ در امریکا و اروپا، به عنوان قرون انقلابات معروف است. در امریکا و در کشور های اروپایی، مردم علیه حاکمیت ها به قیام ها دست می برده اند. در کشور ما، بنابر ساختار اجتماعی متفاوت، ماهیت دیگری داشته است، که حاکمیت های محلی، نوعی از "ملوک الطائفی"، در رقابت های کسب قدرت علیه یکدیگر قرار داشته اند. آغاز انقلاب امریکائی را "۱۶ دسمبر ۱۷۷۳م" در شمال امریکا می دانند، که در آن زمان، در تحت اداره استعمار "برتانیه کبیر" قرار داشته است.

باشندگان شهر "بُستُن" (Boston) مغضوب آن بوده اند، که برای "تاج برتانیه" مجبور به پرداخت مالیه بوده اند، اما در پارلمان برتانیه نمایندگی نداشته اند. در تحت اثر آن مغضوبیت، کشتی های حامل اموال تجارتي را متوقف ساخته و از بار کشتی ها، صندوق های چای را که مربوط "شرکت تجارتي هند شرقی" (شرکت برتانوی، تحت این نام



قریب به اضافه از صد سال قبل، تأسیس یافته بود و در تحت همان نام، بتدریج برنامه اشغال نیم قاره هند را، به پیش برده اند.) بوده است، به آب انداخته اند. این حادثه را در تاریخ بنام "تی پارتی" (پارتی چای) یاد کرده اند. آنچه را که "بُستُن" در سال ۱۷۷۳م آغاز کرد (تیمورشاه قریب یکسال قبل تاج پادشاهی را بسر کرده بود.)، درست سه سال بعد، بتاریخ ۴ جولای ۱۷۷۶م، به استقلال امریکا، انجامید. امریکائی ها نوشتند: "برای هر انسان باید حق مساوی"

پذیرفته شود. آنها، هم چنان جدائی "دولت" از "کلیسا" را، زمانی که مردم بر شکل حکومت جدید تصمیم گرفته اند، تصویب نموده اند. (مبداء "سیکیولاریزم"). بهمین ترتیب، طوری که در قسمت های قبلی نیز یاد شده است، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م آغاز می یابد. «نمایندگان دهقانان می خواسته اند، تا قدرت مالکین زمین را از بین ببرند، شهروندان سیاستمدار "بورژوازی"، در ۲۶ اگست ۱۷۸۹م، تشکیل "مجلس ملی" را بتصویب رسانیده و "اعلام حقوق انسان و شهروندان" را صادر نموده اند». در یک متن متشکل از " ۱۷ ماده، نمایندگان، موضوعات آزادی "مذهب"، "آزادی بیان"، "آزادی مطبوعات" و هم چنان "حاکمیت مردم" و "تقسیم قدرت" را تعریف نمودند. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۹م، خاتمه یافت. (درین زمان فقط قریب ۶ سال از مرگ تیمورشاه می گذشت، اما برخلاف امریکا و اروپا، در افغانستان اثری از بیداری مردم، درین موضوعات وجود نداشته، برخلاف آن "امپراتوری"، که "بسرعت ایجاد گردیده بود، به همان آهنگ، غرق توفان قدرت طلبی های فرزندان "تیمورشاه" و رقابت های سران قبیله ها و دودمان های دیگر گردید.)

"انتونی سمیت"، در مقدمه کتابش تحت عنوان: "**ملت گرائی و تجدد (مُدرنیزم)**" در مقدمه مطلبی را می نویسد، که درین جا نقل می کنیم. این متن ممکن تصویری را در ذهن خلق هر خواننده کند، که جوامع غربی، تا چه حد، در آنزمان تحت تأثیر "**داستان های یونانی**" و یا "**رُمان**" ها قرار داشته و آنچه را که "**انتونی سمیت**"، در تحت مفهوم "**ملت گرائی**" بقسم استنتاج توضیح می دارد، خیلی جالب است. تا حدی ثابت می سازد که این اروپای غربی و شمال امریکا بوده اند، که در مرحله آغاز "**مُدرنیزم**"، چگونه مفهوم "**ناسیونالیزم**" را اختراع می کنند. درین پیشگفتار کتاب "انتونی سمیت" می خوانیم: « زمانی که "بینجامین ویست" (*Benjamin West*) بر یک نقاشی، بخاطر بزرگداشت از مراسم "**مرگ جنرال ولفی**" (*General Wolfe*)، در سال ۱۷۷۰م کار می کرد، اسقف اعظم "دروموند" (*Drummond*)، و "سرجوشوا راینولدز" (*Sir Joshua Reynolds*) به ملاقات او آمده، و اسقف به "ویست"، "هوشدار" داده است، که صحنه مرگ "ولفی" را تا آنزمان، نقاشی نکند، تا وقتی که او "لباس باستانی" و "عتیقه" مناسب را بخاطر اینکه بیشتر شایسته ذات اصلی و بزرگی او باشد، نیافته باشد... و موضوع از انساج لباس "مُدرن" جنگ، فرق کند. "ویست" بجواب پرداخته می گوید: که حادثه ای را که می خواهیم تجلیل کنیم، در ۱۳ ام سپتمبر ۱۷۵۸م [در واقعیت ۱۷۵۹م] (۱۱ یا ۱۲ سال بعد از تأسیس دولت پادشاهی افغانستان)، در یک منطقه، رخ داده است، که برای یونانی ها و رُمان ها، نا معلوم بوده است. این امر در چنان یک وقفه صورت گرفته است، که در آنزمان هیچ یک از چنین "ملت ها" (*nations*) و هم هیچ یک قهرمان در لباس آنها دیگر، وجود نداشته است. موضوعی را که من می خواهم، نمایش دهم، پیروزی بر یک ولایت بزرگ امریکا، توسط قوای برتانوی است... اگر بجای "فکت های" انجام عمل، داستان های جعلی عتیقه را بنمایش بگذارم، پس آیندگان مرا چگونه خواهند فهمیدند...» منبع ذکر شده، از جانب "انتونی سمیت" درین مقدمه ("**جان گالت**" (*John Galt*))، زندگی، مطالعات، و آثار بنجامین ویست...»

مؤلف می نویسد: « ملت گرائی ("**ناسیونالیزم**")، بر طبق فهم "ویست"، ملکیت انحصاری باستان شمرده نمی شود، و نه هم فداکاری قهرمانانه، برای یک کشور است. این امر به عنوان پدیده، بیشتر به جهان "مُدرن" مربوط است، نسبت به باستان...»

با توجه به مطالب فوق و شناخت لازم از مراحل مختلف تاریخ کشور و با در نظر داشت اوضاع بحرانی کنونی کشور ما، امید وطن و مردم ما بسوی جوانان کشور است، تا این سیاست های دیرینه تاریخی را فقط جهت آگاهی لازم از نظر بگذرانند. آنانی که مناسبات جدید را در جهان امروزی درک نموده اند، خود بهتر ازین نویسنده می دانند که اگر یکصد و بیست سال قبل این نماینده استعمار، قادر به توضیح و تحلیل مناسبات اجتماعی و سیاسی مردمان ما بوده است و در آن زمان از اصطلاح «ملت» نام می برد، کشور های آنها نه تنها انقلاب های سیاسی را به سر رسانیده بودند، بلکه از برکت سیستم تعلیمی و تسلط اتباع آنها بر کاربرد صنایع مدرن، نه تنها آگاهانه و بهتر گفته شود حتی غارتگرانه، مواد اولیه یا مواد خام را به مراکز صنعتی خویش انتقال می داده اند، بلکه پس از تبدیل مواد خام به نعمات مصرفی، مردمان کشور های تحت استعمار را هم بحیث مصرف کنندگان مجبور، در قید خود داشته اند. در این حالت وقتی از «موازنه و تعادل عادلانه» حرف می زند، نویسنده انگلیسی که خود در مقام های با صلاحیت نیز راه داشته است، با استعمال اصطلاح موازنه و تعادل در مناسبات انسانی با اتباع کشورهای مستعمره و عقبمانده، هدف او نبوده است، بلکه بدون شک و شبهه، هدف او از تعادل در مناسبات بین قدرت های بزرگ آنوقت بدرجات مختلف و در صف مقدم همه هدف بین "روس" و "انگلیس" بوده است.

جوانان ما، حتماً با مفاهیم «بازی بزرگ» آشنا هستند که در وقفه های مختلف، روی آن تماس خواهیم گرفت. در باره «بازی بزرگ» («Great Game»)، نویسنده های مختلف، از کشور ها و قاره های مختلف بشمول نویسندگان و دانشمندان کشور ما نوشته اند.

حال بر می گردیم به سالهای سقوط شاه شجاع در سال ۱۸۰۹م و دوران پناهندگی سیاسی او بسلسله پروسه فرو پاشی امپراتوری درانی، که در حقیقت، "برتانیه استعماری"، باید زمینه های مقدماتی طرح خط نام نهاد تحمیلی بعدی «دیورند» را، که در بالا نیز ذکر شد، در زمان شاه شجاع آغاز نموده باشد. مرور کوتاه بر وقایع بعدی خواهیم دید که انگلیس چه سیاستی را باید اتخاذ نموده باشد. آیا انگلیس واقعاً هدف داشته است که این یک خط مرزی دائمی باشد و یا تنها، بمثابة ساحه حایل و یا سنگر جلوگیری از دخول حریفان وقت "انگلیس" به نیم قاره هند باشد؟ نحوه خروج قوای استعمار انگلیس نشان داد که در طول زمان اشغال، ازین سالهای اشغال هند، متکی بر قوانین اقتصادی عمل نموده، از مبالغ هنگفت عواید، معاش اجیران را نیز می پرداخته اند.

مؤرخ در همین منبع به ارتباط اهداف میزبان اولی شاه شجاع می نویسد که می توان از متن آن هدف میزبان را در حصول الماس مشهور «کوه نور» نیز درک کرد. (الماس «کوه نور» از شاهان مغل بدست پادشاه ایرانی ترکمن الاصل و بعد در دست پادشاهان افغانی افتاد، حال بر تاج ملکه انگلیس می درخشد، که در تصاویر فوق می بیند.) در جمله محموله ها همچنان جواهراتی شامل بوده است، که نادر افشار حین لشکر کشی هایش از هندوستان بدست آورده بود. حفاظت مجموعه جواهرات و خزانه، در دست قطعه تحت فرماندهی جنرال احمد خان بوده است. منابع معتبر می نویسند که نادر افشار حین بازگشت از هندوستان، برای عبور سالم از مناطق قبایلی شرق افغانستان، بخصوص از ساحه دره خیبر، از نفوذ جنرال الان و افسران پشتون درانی که شامل اردوی او بوده اند کار گرفته است. با همین محموله یا دارائی قبلی غارت شده توسط قشون نادر افشار در سفر اخیر به هندوستان، وقتی او با قشون پس از ورود به قلمرو اصلی ایران، بقتل می رسد، جنرال احمد خان به قندهار برمی گردد. (صفحه ۳۴)

مؤرخ پس از حکایت فوق باز خود را با سرنوشت شاه شجاع مصروف ساخته در جایی می نویسد: «وقتی امید شاه شجاع از دریافت کمک از «مهاراجا» قطع می گردد، احساس خطر امنیت نموده، در سال ۱۸۱۵م از بخشش های کمپنی شرقی هند (انگلیس) مستفید می گردیده است. همین کمپنی برایش معاش تقاعد تعیین واقلمتی را هم در " **لودهیانا**"، تهیه می نمایند. او در آنجا منتظر فرصتی بوده است تا کمپنی شرقی هند نصب دوباره او را بر اریکه قدرت در افغانستان ممکن سازد.

افغانستان درین مرحله با بی نظمی و «انارشی» یا هرج و مرج مبتلا بوده است، در گزارش می خوانیم که درین فرصت امیر دوست محمد خان هرات را دوباره تحت کنترل حکومت کابل در می آورد. شاه محمود در واقعیت امر دیگر جز یک دست نشاندگی و «گدی» در دست وزیر فتح محمد خان، چیز دیگری نبوده است. مؤرخ می نویسد که این وضع کینه و حسادت شهزاده، کامران پسر شاه محمود و ولیعهد او را بر انگیخت. بی اعتمادی کامران در مناسبات با وزیر فتح محمد خان روز تا روز کسب شدت می نموده است. روشن است که تخت و تاج را بعد از مرگ پدر برای خود مصئون نمی دیده است. در عمق این کینه، **کامران**، مانند **شاه زمان**، بیک عمل جنایتبار دست برد و **وزیر فتح محمد خان را پس از شنکجه های وحشیانه با بیرحمته ترین شکل در سال ۱۸۱۸م بقتل رسانید.** (توجه: صد سال بعد، جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۸م خاتمه می یابد. این جنگ را نتیجه رقابت های ملت گرایی (ناسیونالیستی) دولت بورژوازی، می شمارند.)

این عمل "شهزاده کامران"، صرف نظر از تمام جوانب جرمی و جنایتی آن، ضربه شدید دیگری بوده است که بیوند های بین الاقوامی را در هم کوبیده است. درینجا هواداران نظامهای سلطنتی باید متوجه باشند که پادشاهان اروپایی عمدتاً مقامات «سمبولیک» بوده اند، مغز های سالم در محافل دور و پیش پادشاهان، به پادشاهان مسئولیت مواظبت از حیات اتباع و تقویت فرهنگ آنها را می داده اند. نمیدانم چگونه قلب هایی در آن سلطنت وجود داشته بوده باشند که با قتل های پی در پی شخصیت های آنها، چون پاینده محمد خان و وزیر فتح محمد خان جریحه دار نشده باشند. چنین پادشاهان از سران باند های حرفوی آدمکش فرق شده نمی توانند. چنانچه با قتل غم انگیز وزیر فتح محمد خان، بار دیگر هرج و مرج و یا «انارشی» در کشور حکمفرما شد. شاه محمود و کامران به هرات عقب نشینی نمودند. کابل، جلال آباد و غزنی در دست دوست محمد خان افتاد. قندهار، قلات غلزائی و گرشک در تحت تسلط مشترک برادران کندل، یردل و رحمدل در آمد. پشاور را یوسفزائی ها در اختیار در آوردند. کوهات را برادران پیر محمد و سلطان محمد و سید محمد متصرف شدند که در عین زمان باج دهندگان «سیکه ها» محسوب می گردیدند. درین فرصت «دیره جات» و کشمیر نیز در تحت تسلط «سیکه» ها قرار گرفت. همین وضع ۷۵ سال قبل از خط نام نهاد «دیورند» حکمفرما بوده است.

از جانب دیگر هریک از اقوام در ادوار مختلف بحیث یک واحد اجتماعی مستقل تحت رهبری شخصیت های با اعتبار و قابل احترام قرار داشته، از طریق همین سران با سیستم های سیاسی و قومی غیر از آنها، تماس ها برقرار می نمودند و تعهدات و قرار داد های لازم را بسر می رسانیده اند. درست بر اساس چنین معیارها و ارزشها در آن فرصت ممکن بوده است که

«کنفدراسیون» و جرگه اقوام در سال ۱۷۴۷م بوجود آید. مؤرخ حتی قبل از آنکه قوای استعماری انگلیس را در مجاورت سرحدات کنونی افغانستان می یابد، از برگشت نا پذیری امپراتوری درانی، یاد آور شده است.

در حقیقت تابوت امپراتوری درانی، یا سلطنت شاهان سدو زائی برای همیشه به خاک سپرده شد، که در پشاپیش آن تجزیه برگشت ناپذیر امپراتوری احمد شاه درانی را با خود داشت. عوامل گوناگون آن که از نواقص در زمان تیمورشاه، آغاز خود را می یابد، با اختلافات پسران تیمور شاه (از مادران متعدد)، در پهلوی تلاشهای استعماربر تانوی که اهداف خاص اقتصادی استعمار انگلیس در مرکز فعالیت های آن قرار داشته است، قتل پاینده محمد خان و بعداً قتل پسرش، وزیر فتح محمد خان، که در فوق نیز بیان گردید و از جمله جنایات بزرگ بازماندگان تیمور شاه محسوب می گردد، که در حقیقت عامل اصلی و یا اقل در جمله سائر مسائل عمده ریشه کن شدن سلطنت این خاندان شناخته می شود. در عین زمان ایجاد وقفه های طولانی در پروسه رشد فرهنگ و بخصوص رشد شیوه های حکومتداری در مشابهت با رشد دول در اروپا، ایجاد گردیده است. با آغاز حکومت های سلسله خاندان های « محمد زائی – بارکزائی»، در حقیقت همه چیز از نو آغاز و بدین ترتیب نوع دیگری از « دیناستی» پایگذاری می گردد.

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!